

گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین محمدعلی مهدوی راد

# باید دردمندانه به سراغ قرآن رفت



هر کسی که آشنایی با مطالعات علوم قرآنی در کشورمان داشته باشد با نام حجت الاسلام والمسلمین محمدعلی مهدوی راد برخورد کرده است.

این روحانی ۴۵ ساله که تحصیلات حوزوی خود را در مشهد و قم پیگیری نموده و بعد مطالعات قرآنی خویش را بصورت تلاشهای فکری اصلی آغاز کرده و با تدریس در دانشگاه ادامه داده؛ هم اکنون در دانشگاههای تهران و تربیت مدرس مشغول به تدریس می باشد و پایان نامه های متعددی را نیز در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری راهنمایی نموده است.

آنچه در ادامه می خوانید گفت و گویی با وی است که در چند محور تنظیم شده است. وی در ابتدا مختصری از زندگی و نحوه آشنا شدنش با مطالعات قرآنی را بازگو می کند و سپس در ادامه به اجمال سیر تطور تفاسیر در چهارده قرن گذشته را مرور می کند که بیشتر یک بحث تاریخی است و در آخر بحث نیز موضوع جایگاه قرآن در میان مسلمانان از دیدگاه دین شناسی های مختلف مورد بررسی قرار می گیرد و این بررسی مطرح می شود که نسبت بین فرد مؤمن و قرآن از دیدگاه دین پژوهان چیست؟ مصاحبه را با هم می خوانیم:

○ برای آغاز بحث درباره زندگی و مراحل تحصیل خودتان مطالبی را بیان فرمایید.

من متولد سال ۱۳۳۴ شمسی در سروایت نیشابور هستم و تحصیلات طلبگی را از فروردین سال ۱۳۴۸ در مدرسه مرحوم آیت الله العظمی میلانی در شهر مشهد آغاز کردم که مدرسه بسیار منظمی بود و تا سال ۱۳۵۵ همان جا بودم. ما در این مدرسه علاوه بر دروس اصلی، درس های جانبی هم داشتیم که تفسیر را هم شامل می شد و من با تفسیر مرحوم آیتا... طالقانی از همان جا آشنا شدم. استادی داشتیم که هم اکنون امام جمعه یکی از مراکز استان است و آن زمان احتیاط می کرد و نام آقای طالقانی را نمی آورد، ولی ما را بسیار تشویق می کرد تا از آن تفسیر استفاده کنیم.

مشهد فضای فکری و حال و هوای خاصی نسبت به ثقلین داشت که متأثر از همان مکتب تفکیک بود و توجه ویژه ای به قرآن و اهل بیت داشت. در سردر مدرسه جعفریه که من سالهایی در آنجا اقامت داشتم نوشته شده بود: اگر کسی در طول هفته مشغول تعلیم و تعلم قرآن و حدیث نباشد اقامت او در این مدرسه جایز نیست.

در مشهد، سه تفسیر خوب، کارآمد و قوی تدریس می شد این سه درس معروف بود که من هر سه جلسه را شرکت می کردم و ریشه های عشق و علاقه به قرآن از همان جا آغاز شد.

۱- مرحوم آیت ا... حاج میرزا جواد آقای تهرانی که در صفای نفس و

پاکی دل و کرامت و انسانیت کم نظیر بود. ایشان همانند درس دیگر حوزه از شنبه تا چهارشنبه ساعت ۷ در مدرسه جعفریه تفسیر می گفتند و من در طول سه سالی که در مدرسه جعفریه بودم به تفسیر ایشان می رفتم و مطالب را یادداشت می کردم.

۲- مقام معظم رهبری آیت ا... خامنه ای هم در آن سالها پنجشنبه ها و جمعه ها ساعت ۷ در همان محل تدریس می کردند تفسیر ایشان تفسیری بود انقلابی، روشنگرانه و خوب که علاقه مندان ویژه خودش را داشت.

۳- شیهای شنبه هم آیت الله آقا عزالدین زنجانی که از شاگردان طراز اول علامه طباطبایی بود تفسیر می گفت که البته این تفسیر دوره ای بود و در منازل مختلف تشکیل می شد.

حضور در این مجالس باعث شد تا علاقه خاصی به قرآن پیدا کنم و بعد از آن هم در درسهایی که می دادم بحث هایم همواره درونمایه قرآنی داشت. سال ۱۳۵۶ شیهای جمعه در تهران تفسیر می گفتم که تا آغاز انقلاب هم ادامه داشت. سپس در بندرعباس که سالهایی مقیم بوده و سالیانی برای تدریس و تبلیغ می رفتم کلاسهایی داشتم که آن هم قالب تفسیری داشت. از سال ۱۳۶۱ که ما مجله حوزه را پایه گذاری کردیم به طور مشخص مطالعه تفاسیر را آغاز کردم و سلسله مقالاتی با عنوان کتاب های درسی حوزه می نوشتیم که اصل مطالب متعلق به میرزا طاهر تنکابنی بود و من درباره اش تحقیق می کردم، چون ایشان از کتابهای تفسیری به تفصیل

سخن نگفته بود. تفسیر را خودم آغاز کردم که می‌توان گفت در زبان فارسی اولین مقالاتی بود که به نقد و تحلیل تفاسیر می‌پرداخت. البته در زبان عربی مقالاتی وجود داشت که تفسیرها را بررسی و نقد کرده بودند و حتی جریان‌شناسی هم کرده بودند که به طور مشخص می‌توان به آثار جویی و ذهبی اشاره کرد. در این مرحله حدود ده تفسیر را مورد ارزیابی قرار دادم. مطالب دیگری هم نوشتم که بعد از جدایی از مجله حوزه چاپ نشد. از سال ۱۳۶۹ مطالعات قرآنی‌ام را گسترده‌تر کردم. دلیلش هم آن بود که آقای دکتر سیدمحمدباقر حجتی که حق زیادی بر گردن بحث‌های قرآنی و علوم قرآنی در کشورمان دارد، از بنده برای تدریس در دانشگاه دعوت کرد و این روند تا الان ادامه دارد و هم‌اکنون در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری تدریس می‌کنم. سیر مطالعات قرآنی‌ام به این صورت بود. تحصیلات حوزوی‌ام نیز مانند سایر طلبه‌ها بود.

در محضر اساتید مشهد تا پایان سطح را خواندم و مقداری هم تفسیر، عقاید و کلام را بررسی و مطالعه کردم. بعد هم که به قم آمدم یک دوره کامل اصول رفق و بعضی از درس‌های فقه را هم شرکت کردم ولی ادامه ندم، اما تنها درس فقهی که منظم و مرتب شرکت کردم و برایم جاذبه زیادی داشت درس آیت‌الله منتظری بود که حدود چهارده سال در آن حضور داشتم و خیلی مطالب آموختم. فلسفه و کلام را نیز مثل اکثر طلبه‌ها در حاشیه خواندم. ولی بیشترین دلمشغولی من در این بیست سال اخیر بحث‌های مربوط به علوم قرآن و تفسیر بود. در اوائل تأسیس مؤسسه معارف اسلامی امام رضا(ع) حدود بیست جلسه، «جریان تاریخ‌نگاری تفاسیر» را بحث کردم و در این بحث‌ها سبک و سیاق یک تاریخ تفسیر را طراحی کردم که مجموعه مقالات حوزه نیز در این قالب قرار می‌گیرد. اکنون پس از این مدت انبوهی از اطلاعات، فیش‌ها و یادداشت‌ها را جمع‌آوری کردم و برخی را هم تدوین کرده‌ام که اگر کامل شود حدود شش یا هفت مجلد خواهد شد. در حال حاضر فقط تفسیر ماثور را از آن جدا کرده‌ام که امیدوارم تا چند وقت دیگر چاپ شود. یک جلد تفسیر پیامبر و دوره صحابه می‌شود، یک جلد تابعین، دو جلد جریان‌ها و جهت‌گیری‌های مختلف تفسیری و دو جلد نیز ارزیابی، نقد و تحلیل تفاسیر شیعه و سنی و جلد آخر نیز مربوط به قرن چهاردهم است که قرن تحول و دگرگونی در جریان تفسیر و تفسیرنگاری است.

#### ○ فکر می‌کنید این مجموعه چه زمانی آماده انتشار شود؟

طول خواهد کشید چون فعلاً فقط تفسیر ماثور را جدا کرده‌ام که امسال چاپ می‌شود ولی سایر مجلدات زمان بیشتری می‌طلبد.

○ مقدمه بسیار خوبی بود. اگر موافق هستید وارد بحث تطور تاریخی تفاسیر شویم. لطفاً درباره این سیر تاریخی مطالبی را بیان بفرمایید.

به نظرم فقط باید یک دید کلی داشته باشیم و جزئیات آن را در موقع دیگری مطرح کنیم. اول باید این نکته را تذکر بدهم که علمای ما هیچ‌وقت تاریخ علم را نمی‌نوشتند و الان هم به آن کم می‌پردازند، و اگر از این چند دهه اخیر از حدود یک قرن اخیر صرف‌نظر کنیم، شما مطلقاً یک کتاب در تاریخ فلسفه یا کلام و فقه نمی‌یابید و لذا ما تاریخ تفسیر هم نداریم. البته تاریخ مفسران داریم که شاید بتواند دستمایه‌ای برای تاریخ تفسیر باشد.

دکتر محمدحسین  
ذهبی بهترین  
طراحی را برای  
تاریخ‌نگاری تفسیر  
انجام داده است

براساس بررسی من اولین کار جدی در این زمینه را دکتر محمدامین الخولی انجام داده است. وقتی قرار شد دایرةالمعارف اسلامی در مصر ترجمه شود، گروه مترجمین اگر مدخلی را کافی تشخیص نمی‌دادند فردی را مشخص می‌کردند تا آن را تکمیل کند. مقاله تفسیر هم در این دایرةالمعارف یک ستون بود. لذا از آقای امین‌الخولی خواستند تا این مدخل را دوباره بنویسد. امین‌الخولی یکی از قله‌های دگرگون‌کننده در حوزه فرهنگ، فکر و اندیشه مصر به‌ویژه در حوزه تفسیر محسوب می‌شود. ایشان آثار مکتوب کم دارد ولی شاگردانی تربیت کرده است که آنها توانسته‌اند تحولات عظیمی به وجود آورند. در تدوین دایرةالمعارف‌ها عرف است که مقالات بلند را به صورت مجزا نیز چاپ می‌کنند. این مقاله هم بعداً به صورت جداگانه چاپ شد «التفسیر معالمه و حیاته» نام گرفت. این کار اولین اثری است که به جریان‌شناسی تاریخ تفسیر می‌پردازد. بعد از آن اثر گلد زهر با عنوان «مذاهب التفسیر الاسلامی» ترجمه شد. بعد از این کتاب‌ها دکتر محمدحسین ذهبی کتاب «التفسیر والمفسرون» را نوشت. کاری که ذهبی کرد از لحاظ محتوایی و دقت نظر در حد کار امین‌الخولی نیست، ولی به لحاظ سبک و سیاق و طراحی، کار خیلی دقیق و جالبی است. من مکرر سعی کردم تا یک تاریخ تفسیر طراحی کنم ولی به بن‌بست رسیدم و در آخر به ذهنم رسید که بهترین طراحی، طراحی ذهبی است و در نهایت فقط باید درونمایه آن را عوض کرد. چون آن وقت‌ها منابع کم بود، بسیاری از تفسیرهایی که اکنون چاپ شده آن زمان نبود و برخی اشتباهات هم در آن به چشم می‌خورد، بخصوص در مورد تفاسیر شیعه که خیلی اشتباه کرده است. بعد از ذهبی هرچه نوشته‌اند کپی‌برداری از کار او بوده است با کمی بسط. در فارسی هم فضایی ما هرچه کار کرده‌اند تقریباً گزیده‌برداری از کار ایشان است. اما در مورد تاریخ تفسیر باید از زمان پیامبر اکرم(ص) شروع کنیم. تفسیر از زمان پیامبر آغاز می‌شود و در زمان صحابه گسترده می‌شود. جریان دوره صحابه خصوصیات خودش را دارد. آقای ذهبی شهرهای مکه، مدینه، کوفه و بصره را از مدارس تفسیری بعد از صحابه می‌داند که بسط پیدا کرده‌اند. بعد از آن یمن مدرسه قابل توجهی بود و مصر هم بسیار مهم است. حوزه خراسان نیز اهمیت دارد، مثلاً ضحاک از مفسران بزرگ است، در مدینه مثلاً تاریخ تفسیرنویسان

اصلاً به جریان تفسیری اهل بیت (ع) نپرداخته‌اند که بسیار مهم است. به‌رحال کار ذهبی اشکالات زیادی دارد که باید بازسازی شود. از اوائل قرن دوم، کتابت رسمیت پیدا می‌کند. پیش از آن کتابت چندان رواج نداشت. ولی جریان مکتب اهل بیت و پیروان علی بن ابی‌طالب(ع) هیچ وقت زیر بار منع نرفتند. حتی در میان مکتب خلفا هم افرادی بودند که مخالفت کردند، مانند پسر عمر که برخلاف پدرش فتوا داد. این موضوع را در مقامی دیگر به تفصیل نوشته‌ام.

#### ○ عدم کتابت بر چه مبنایی استوار بود؟

این موضوع هم بحث مفصلی دارد. کسانی که به عدم کتابت معتقد بودند هم به زمینه‌های عقلانی و هم به حدیث استناد می‌کردند. از پیامبر اکرم(ص) یک حدیث نقل می‌کنند که در «صحاح» وجود دارد. این حدیث از ابی سعید خدری نقل شده است که پیامبر اکرم(ص) گفته‌اند: از من

چیزی ننویسد و هر چه نوشتید تباه کنید. چون این حدیث در صحاح وجود دارد به آن اهمیت می‌دهند. البته این حدیث هم در تحقیقات اخیر مشکل پیدا کرده است و من در سلسله مقالات تاریخ حدیث که به عربی چاپ شده و به فارسی مشغول بازنویسی‌اش هستم و این قسمت در مجله «علوم حدیث» چاپ شده است، نوشته‌ام. از نظر عقلانی همچنین استدلال می‌کنند که اگر حدیث را می‌نوشتند با قرآن مخلوط می‌شد و این آمیژگی مشکل ایجاد می‌کرد که البته همه این استدلال‌ها هم قابل خدشه است و من در مجله‌ای که یاد کردم، نوشته‌ام. به هر حال از زمانی که کتابت رسمی شد نوشتن تفسیر هم مثل سایر ابعاد فرهنگ اسلامی تدوین یافت و در اصل دوره تدوین از این مرحله آغاز شد و باید توجه داشت که در همین ایام و نیمه اول قرن دوم به تدریج جریان‌های فکری از بیرون فرهنگ اسلامی وارد این فرهنگ شد و سؤال‌های متعددی در حوزه علوم اسلامی مطرح شد و دغدغه‌های فراوانی به وجود آمد و به تدریج نحله‌ها و جریان‌های مختلف شکل می‌گیرد. بنابراین با آغاز دوره تدوین، دوره نگاه‌های متفاوت به قرآن و تفسیر قرآن شکل می‌گیرد و عملاً تفسیرها جهت‌گیری‌های خاصی پیدا می‌کنند و تفاسیر ادبی، تفاسیر فقهی، کلامی و فلسفی کم‌کم به وجود می‌آیند. این جریان تا قرن چهارم تقریباً جریان پرجنب و جوشی است. تا اوایل قرن پنجم، آثار و فرهنگ اسلامی عمق پیدا می‌کند، ولی نگاه‌ها خیلی متفاوت نیست. به تدریج در طول تاریخ به‌ویژه در میان اهل سنت اعتزال از بین می‌رود و اشعریت حاکم می‌شود و اکنون آثاری از معتزله در زمینه تفسیر موجود نیست، آنها قطعاً کارها و تفسیرهای مهمی داشته‌اند. تنها تفسیر مکتوب مطبوع از معتزله در دست ما «کشاف» زمخشری است و دومین تفسیر موجود که مطبوع نیست تفسیر «التهدیب فی التفسیر» حاکم جشمی خراسانی سبزواری است که چاپ نشده و می‌گویند نسخه‌هایش در یمن است و برخی از نسخه‌هایش در کتابخانه آیت ا... نجفی هست و زمخشری به تفصیل از آن نقل کرده است، ولی الان در اختیار ما نیست. افراد دیگری نظیر ابومسلم و ابوعلی نیز تفسیر داشته‌اند. اما همه آنها در دوره حاکمیت اشعری‌گری معلوم شده‌اند، و الان اگر شما تفاسیر حدود قرن سیزدهم مثل «روح‌المعانی» را نگاه کنید مایه‌های اصلی آن از همان قرون چهارم و پنجم است و در نهایت بسط بیشتری پیدا کرده است. تا قرن سیزدهم اهل حدیث بودند و اشعریت حاکم فکری جهان اهل سنت بود اما از اواخر قرن سیزدهم با ورود افکار مختلف، دگرگونی‌های زیادی در فکر دینی پیدا شد و تفسیرهایی که در قرن چهاردهم به وجود آمده است، چه به لحاظ محتوا، چه به لحاظ نوع نگاه و توجه به شیوه نگارش و نحوه تدوین، به طور کمی و کیفی با سیزده قرن گذشته برابری می‌کند. در قرن معاصر تحول تفسیری خیلی گسترده است و قرآن به صورت کتاب زندگانی، کتاب اندیشه و چالش‌های اجتماعی به میدان آمده است. البته به این معنی نیست که نگاه‌های سنتی کنار نهاده شده است. نگاه ذهبی به تاریخ قرن چهاردهم غالباً با نگاه الحادی است یعنی نگاه خوشی به تحولات قرن چهاردهم ندارد.

● به نظر می‌رسد در فاصله بین قرن چهارم تا سیزدهم آثار قابل توجهی تولید نشده باشد زیرا جناب‌عالی این فاصله را خیلی به اجمال بیان نمودید. عرض بنده این است که تحول درونی گسترده‌ای در جریان تفسیر در

خلال این قرن‌ها به وجود نیامده است. افرادی مانند فخررازی وجود داشته‌اند. اما اگر تمام این تفسیر را زیر و رو کنید هیچ مطلبی خارج از فضای اشعری‌گری در آن وجود ندارد. به بحث‌های گسترده فخر رازی توجه دارم که برخی بعدها به طنز گفته‌اند در تفسیر همه چیز هست جز تفسیر که البته نظر افراطی است ولی روح تفسیری ندارد، این بحثها فقط در حدی که دغدغه خود فخررازی بوده کمی هم به اعتزال کشیده می‌شود. در جهان شیعه از تبیان که بگذرید در قرن پنجم و ششم تفسیر «مجمع‌البیان» به چشم می‌خورد که خودش می‌گوید من جا پای تبیان گذاشته‌ام. بعد از این دیگر در تفاسیر تحولی نمی‌بینید. در قرن ده و یازده ملاحظه چند سوره از قرآن را تفسیر کرده ولی کامل نیست. که اگر کامل بود قطعاً تحولی در جریان تفسیر پدید می‌آمد.

● گسترش اسلام در میان غیرعرب موجب شد که فتاوی‌ای صادر شود که آیا می‌توان قرآن را به زبان دیگر ترجمه کرد یا خیر؟ این جریان چه تاثیری در تفسیر داشت؟

این جریان به حوزه ایران مربوط می‌شود. یعنی در قرن چهارم این بحث مطرح شد که آیا می‌شود قرآن را به فارسی درآورد یا خیر؟ و سپس این پرسش مطرح شد که آیا می‌توان بر قرآن تفسیر فارسی نوشت یا خیر. علمای ماوراءالنهر جمع شدند و فتوا صادر کردند که می‌توان قرآن را به زبان غیرعربی هم ترجمه کرد. آن روزها بحث زبان فارسی مطرح بود و آنچه که امروز به عنوان ترجمه تفسیر طبری موجود است زاینده یک چنین جریانی است که البته هیچ ربطی به تفسیر طبری ندارد. بلکه یک تفسیر فارسی است که از تفسیر طبری هم استفاده کرده است. بعد رفته‌رفته ترجمه‌های قرآن رواج یافت و کم‌کم تفسیر فارسی هم راه افتاد. لذا تفاسیر فارسی ما تا قرن پنجم قدمت دارد. ویژگی ترجمه‌های آغازین هم این است که کاملاً کلمه به کلمه است، یعنی حتی ساختار زبان عربی هم عوض نمی‌شد و بعدها تغییر یافت که سیرتطور آن را آقای آذرتاش آذرنوش در کتابی به نام «تاریخ ترجمه از عربی به فارسی» با دقت و بخوبی بیان کرده‌اند. بعد هم که تفاسیر فارسی نوشته شد، تفاسیر خوب و سنگینی مانند تفسیر ابوالفتوح رازی به نگارش درآمد که بسیاری از محققان معتقدند فخررازی به تفصیل از تفسیر ابوالفتوح استفاده کرده است. در مقابله‌ای هم که من کردم این استفاده بعید به نظر نمی‌رسید و این نکته را در مقاله ابوالفتوح نوشتم مگر اینکه بگوییم هر دو از یک منبع استفاده کرده باشند.

● آیا رواج ترجمه به فارسی تاثیر قابل توجهی در سیرتطور تفسیر داشته است یا خیر؟

من ندیدم که تفسیرهای فارسی به صورت مشخص در تفسیرهای عربی تاثیر داشته باشند. البته در مورد تفاسیر قرن چهاردهم قضیه متفاوت است.

● اگر ما بایلد یک مرور اجمالی بر تفاسیر قرن چهاردهم نیز داشته باشیم. مطالعه روند فکر در قرن چهارده بسیار آموزنده است. از این جهت که اولاً دغدغه‌های ورود افکار گوناگون از بیرون به حوزه فرهنگ اسلامی از بین می‌رود، یعنی متوجه می‌شویم که ورود چنین افکار و اندیشه‌هایی میمون و مبارک است و هیچ جای نگرانی ندارد. اگر این تحولات فکری

دو جریان از مصر وارد جهان اسلام شد که مهمترین شاخص‌های این دو جریان تفسیر طنطاوی و تفسیر عبده است

به ما منتقل نمی‌شد و سؤال و اشکال ایجاد نمی‌کرد، در اندیشه‌های ما نیز تحول به وجود نمی‌آمد. دقیقاً پس از حمله ناپلئون به مصر و ورود تفکرات علمی به حوزه مصر، جهان اسلام دچار تحول شد. از جمله جریان‌هایی که در مصر به وجود آمد همین جریانی است که چهره شاخص آن امین‌الخولی است. اینها جایگاه خاصی به قرآن دادند. مکتب اینها را مکتب ادبی یا مکتب هدایی نامیده‌اند. زیرا اینها معتقد بودند رسالت اصلی قرآن هدایت انسان به مقصد والا بوده است. بنابراین در قرآن حتی یک حرف هم بدون جهت‌گیری تأثیرگذارانه در این هدف نیامده است. یعنی حروف مقطعه هم به گونه‌ای این هدف را رقم می‌زند. ساختار، نوع کلام، نوع القای مطلب و داستان‌سرایی و... هر چیز که در قرآن وجود دارد برای این است که به یک نوعی انسان را به آن مقصد برسانند. خداوند قصه نگفته است بلکه به صورت خاصی قصه گفته است. یک مرتبه از وسط قصه، سخن آغاز می‌شود و گاهی هم از آخر قصه مطالبی نقل می‌شود، و خودش هم می‌فرماید فقط آن قسمت‌هایی را می‌گویم که دل تو را استوار بدارد. به همین دلیل داستان‌سرایی‌های قرآن تفاوت‌های زیادی با داستان‌سرایی‌های متعارف دارد و مثلاً گاه درون انسان‌هایی که در قصه حضور دارند حالت‌های روحی، فکری دغدغه‌هایشان مطرح می‌شود. اما یک نفر مورخ با اینها کار ندارد، قصه را می‌گوید و می‌گذرد. لذا امین‌الخولی و مکتب ادبی او معتقد است که قرآن فقط یک جنبه مانند ناپلئو و اعجاز دارد و آن هم جنبه ادبی آن است، به دلیل اینکه برای رسیدن به این هدف برترین زبان مانند ناپلئو را به کار گرفته است. مکتب ادبی یا هدایی از این جهت ارزشمند است که به قرآن شکل یک کتاب زندگی داد و خود قرآن هم مهمترین رسالتی که برای خودش قائل است کتاب زندگی بودن است.

از دیگر تفاسیر مهم قرن معاصر در این جهت تفسیر «فی ظلال» سید قطب است که یکی از موفق‌ترین تفاسیر در باز نمایاندن هدف قرآن است. بنده از آقای سید محمد حسین فضل‌الله پرسیدم تفسیر شما چه ویژگی دارد؟ ایشان هم گفت: تفسیر شیعی «فی ظلال» است.

به طور خلاصه دو جریان از مصر وارد جهان اسلام شدند و هر دو تأثیرگذار بودند که مهمترین شاخص‌های این دو جریان الجواهر طنطاوی و المنار محمد عبده هستند. البته تفسیر المنار کامل نیست و فقط تا آخر سوره یوسف است. اما با این حال در تمام تفاسیری که در ایران نوشته شده است اثر گذاشته است و مهمترین تأثیر آن بر «المیزان» است. البته قصد هیچ‌گونه جسارتی به حضرت علامه طباطبایی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه نیست. من یک مقاله نوشتم و جایگاه تفسیر المیزان را در میان تفاسیر بیان کردم و آنجا گفتم علامه مفسری درگیر است، دیده‌بان هوشیاری است. به جریانهایی پیرامون خود توجه دارد، از جمله به المنار و همان جا گفتم که المیزان به شدت متأثر از تفسیر «المنازل» است چگونگی این تأثیر را نیز گفتم. شیوه تأثیر هم به این نحو است که المنار موضوعی را مطرح کرده و مثلاً ادعا کرده که از فلان آیه این اصل اجتماعی استخراج می‌شود. علامه در مواجهه با این ادعا یا باید آن را تأیید کند و یا دلایل نادرستی آن را بیان کند و اگر درست بودن آن را می‌پذیرفت باید از نگاه خودش به عنوان یک شیعه نیز استدلال کند و لذا میدان را عملاً عبده و رشیدرضا گشوده‌اند و علامه هم در این میدان حاضر شده و میدان داری کرده و در باره پرسشها و حرفها

پاسخگویی کرده است. لذا وقتی که «المنازل» تمام می‌شود، تفسیر المیزان هم لاغر می‌شود و رفته‌رفته پس از آن علامه حرفهای خودش را می‌گوید. یک نکته را هم باید اشاره کنم که تفسیر المیزان وجه شاخص آن فلسفی نیست بلکه تفسیر عقلانی است ولی فلسفی به آن معنی که مبانی فلسفی را بیان کند نیست و آیات را بدان تطبیق کند، نیست.

تفسیر جواهر طنطاوی هم به نوع دیگری تأثیرگذار بود و نگاههای علمی نظیر کارهای مرحوم بازرگان و مرحوم طالقانی و مفسران تفسیر نمونه از جمله تأثیرات آن تفسیر است. علاوه بر این دو جریان، تفسیر «فی ظلال» هم یک ویژگی خاص داشت که یک نگاه حرکت‌آفرین و انقلابی به قرآن کرد و فضلا و روشنفکران ما در دهه پنجاه و پس از آن بیشترین تأثیر را از این تفسیر پذیرفته‌اند.

○ اگر امکان دارد به بحث دوم یعنی جایگاه قرآن‌شناسی در کل نظام دین‌شناسی و نسبت بین فرد مؤمن و قرآن در دین‌شناسی‌های مختلف هم بپردازید.

برای ما به عنوان مسلمان و مؤمن در منظومه دین‌شناسی، قرآن اولین و محکم‌ترین مستند شناخت محسوب می‌شود. اول یک تفکیک را قائل شویم: ما دو نوع رویکرد به قرآن داریم. یک بار ما به قرآن مراجعه می‌کنیم به عنوان یک نص وحیانی و یک بار هم به تفاسیری که درباره این نص نوشته شده رجوع می‌کنیم. کتاب‌الله منبع درجه اول است، اما تفاسیر منبع درجه دوم محسوب می‌شوند و فهم مفسر به همان اندازه که متأثر از نص قرآن است متأثر از شناخت‌ها و دیدها و اندیشه‌های مفسر است و لذا ما در تاریخ، تفاسیر مختلفی با گرایش‌های کلامی، فقهی و اجتماعی داشته‌ایم. اما بحث بعدی این است که در نوع دین‌شناسی‌ها رابطه انسان با قرآن و رابطه مؤمن با قرآن فرق خواهد کرد. دین‌شناسی سنتی، دین‌شناسی علمی و دین‌شناسی اجتماعی هر کدام به نحوی این رابطه را تعریف می‌کنند. اما نکته‌ای که باید فراتر از این مطرح کرد و در بحثهای رایج تا حدودی مغفول واقع شده است، این موضوع است که به خود قرآن به عنوان منبع درجه اول مراجعه شود و مشخص شود که خود قرآن جایگاه خودش را چگونه تعریف می‌کند. اگر هدفی که قرآن خودش برای خودش رقم می‌زند به درستی تبیین شود گمان می‌کنم تأثیر مهمی بر روند مطالعات قرآنی و کلاً اندیشه اسلامی خواهد داشت.

قرآن پیش از هر چیز خودش را کتاب هدایت، نور و گشودن گره‌ها می‌داند. این حرف مفسران نواندیش به نظر من کاملاً حرف درستی است که اگر کسی در متن چالشهای فکری، اجتماعی و سیاسی نباشد امکان ندارد قرآن را بفهمد. چون قرآن آیین‌نامه یک حرکت است. شاید یکی از مهمترین رازهای نزول تدریجی قرآن این است که لحظه به لحظه و گام به گام انسان را هدایت کند، بی‌رواند و تربیت کند. من یک نمونه از جلوه‌های اجتماعی قرآن را مثال می‌زنم. چندی پیش کسی از من پرسید شما تا به حال فکر کردید چرا پیامبر اکرم (ص) فرمود: «رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق» (اسرا- آیه ۸۰)

من در پاسخ گفتم پیامبر دعا کرده تا آغاز و پایان کارش را خداوند خیر قرار دهد. اما او که خودش درگیر مسائل اجتماعی بود و مسؤولیتهای سنگینی را عهده‌دار بود و البته مطالعات قرآنی هم داشت درباره این آیه به نکته لطیفی اشاره کرد که شاید کسانی غیر از آنگونه‌ها به راحتی نفهمند.

پس از حمله ناپلئون  
به مصر و ورود تفکرات  
علمی به حوزه مصر،  
جهان اسلام دچار  
تحول شد

او گفت: پیغمبر اکرم(ص) از خداوند تقاضای صادقانه برخورد کردن با مردم را می‌خواهد چون حاکمان نوعاً در دو موضع دروغ می‌گویند. اول هنگام تشکیل حکومت وعده‌های دروغ می‌دهند که چنین و چنان خواهیم کرد و دوم هنگامی که حکومت را واگذار می‌کنند در توجیه عمل نکردن به وعده‌هایشان دروغ می‌گویند. به همین دلیل پیامبر(ص) از خدا می‌خواهد تا ورود و خروجش را با صدق قرار بدهد. این یک مورد از مواردی است که نشان می‌دهد قرآن کتابی در متن زندگی برای فرد و اجتماع است. این نگاه فراتر از این است که دین‌شناسی‌های مختلف در ارتباط و پیوند مؤمن با قرآن مطرح می‌کنند.

این نگاهی که شما مطرح نمودید خیلی عام است. اگر ممکن است درباره نگاه شیعه هم توضیحاتی بفرمایید.

من گمان می‌کنم این نگاه کاملاً نگاه اهل بیت(ع) است. یعنی روایاتی که از اهل بیت به ما رسیده است نشان می‌دهد که بیش از هر چیز قرآن را کتاب زندگی تلقی کرده‌اند و در مقابل پرسشهایی که از ایشان شده است، پاسخ خودشان را قرآنی ارائه کرده‌اند و ثانیاً پاسخها نیز نحوه بهره‌گیری از قرآن را هم نشان داده است و به انسان‌ها می‌فهماند که چطور قرآنی زندگی کنند.

من معتقدم ظلم بزرگی به قرآن شده است و این ظلم را هم متولیان قرآن کرده‌اند و القا کرده‌اند که قرآن فهمیدنی نیست و برای فهم قرآن انبوهی از معلومات لازم است. بلکه به نظرم برعکس برای فهم قرآن به عنوان کتاب زندگی حداقل معلومات لازم است.

من قاطعاً ادعا می‌کنم اگر کسی بخواهد با نگاه کتاب زندگی به قرآن نگاه کند و در محضر قرآن بنشیند، یک ترجمه برایش کافی است. اما اگر کسی مثل فخر رازی بخواهد «تفسیر کبیر» را بنویسد، به انبوهی از معلومات نیازمند است. سید قطب در مقاله‌ای با عنوان «نسل قرآنی» که مستند قتلش هم شد این سؤال را مطرح می‌کنند که چرا مؤمنان زمان پیامبر با ذهن خالی از معلومات، تنها با شنیدن یا خواندن یک آیه دگرگون می‌شدند؟ مهمترین پاسخی که او به این سؤال می‌دهد این است که آنها به قرآن نگاه می‌کردند به عنوان «کتاب شفاء» و انتظار داشتند تا دردهایشان را درمان کند، اما ما به قرآن نگاه می‌کنیم برای این که جمیع علم خودمان را افزایش دهیم. در حالی که قرآن برای زندگی است، البته قصد ندارم بگویم مراجعه به تفاسیر خوب نیست بلکه سخنم این است که به عنوان کتاب هدایت، قلب پاک می‌خواهد. امیرالمؤمنین علی(ع) معتقد است برای اینکه قرآن را به صورت کتاب هدایت دریابیم، دو شرط اساسی وجود دارد.

۱- دردمندان به سراغ قرآن رفتن

۲- پرسشگرانه به سراغ قرآن رفتن

اکنون که بحث نگاه شیعه مطرح شد لازم است تا روایتی هم از امام محمدباقر(ع) نقل کنیم. شخصی خدمت امام باقر(ع) رسیده و ظاهراً از عبادات خودش تعریف می‌کند. امام(ع) به او فرمودند اگر تو در شهری زندگی کنی و همه تعریف تو را کنند باد به غیغ نینداز و اگر همه از تو بد گفتند غمگین مشو. خودت را به کتاب‌الله عرضه کن. اگر آنچنان که قرآن می‌گوید راه برو، می‌روی و آنچنان که می‌گوید موضع مگیر،

نمی‌گیری، بارک‌الله بر تو. در غیر این صورت چه چیز تو را مغرور کرده است؟

یعنی آنچه برای مؤمن اصل است، معنی کردن خودش با قرآن است. اگر توانستی خودت را با قرآن معنی کنی مؤمن هستی و اگر نتوانستی «لا تكون لنا ولیاً» یعنی در صورتی ولی ما خواهی بود که این‌گونه خودت را معنی کنی.

بنابر حدیث ثقلین، قرآن و اهل بیت(ع) در کنار یکدیگر قرار دارند ولی برخی معتقدند «حسینا کتاب‌الله» نظر شما درباره این دو دیدگاه چیست؟

کسانی که شعار «حسینا کتاب‌الله» را دادند هیچ وقت در عمل آن را پیگیری نکردند و در مکتب خلفا هم هیچ وقت این موضوع جدی گرفته نشد. جدا کردن قرآن از اهل بیت و اهل بیت از قرآن جفایی است که هم به قرآن می‌شود، هم به اهل بیت و هم به مردم. اما باید به نکته‌ای هم توجه داشت. یک بار می‌گوییم از خود قرآن به تنهایی می‌توان بهره گرفت و در قول دیگری می‌گوییم اگر آموزه‌های عترت نباشد اصلاً و اساساً نمی‌توانیم از قرآن بهره بگیریم. به نظرم وجه اول مثبت است و وجه دوم منفی. البته در فهم قرآن به جاهایی می‌رسیم که بدون اهل بیت(ع) اصلاً امکان ندارد.

برای گلستان قرآن چه پیشنهاداتی دارید؟

اگر گلستان قرآن بتواند همان دیدگاهی را که اخیراً به آن اشاره کردم به نسل امروز معرفی کند رسالت بزرگی انجام داده است. در اوایل راه‌اندازی نشریه «آینه پژوهش» با آقای احمد آرام مصاحبه‌ای داشتیم. ایشان می‌گفت: برای اینکه بداند مردم چقدر قرآنی زندگی می‌کنند آیات مربوط به انفاق را مطالعه و بررسی کنید و ببینید چند درصد از آیات را تشکیل می‌دهد و بعد تحقیق کنید مردم چند درصد به آن عمل می‌کنند. بنابراین ترغیب و تشویق برای حفظ قرآن و قرائت آن خوب است اما کافی نیست. باید تلاش کنیم تا آموزه‌های قرآن، زندگی مردم را تشکیل دهد.

قرآن کتاب شگفت‌انگیزی است. پسر اقبال می‌گوید: یک روز صبح قرآن می‌خواندم، پدرم از کنارم رد شد و به من گفت: محمد، قرآن را به گونه‌ای بخوان که انگار جبرئیل الان آن را بر تو نازل کرده است. او شعر زیبایی دارد که با مطالب بحثمان تناسب دارد، او می‌گوید:

نقش قرآن چون که بر عالم نشست

نقشه‌های پاپ و کاهن را شکست

فاش گویم آنچه در دل مضمّن است

این کتابی نیست چیز دیگر است

چون که بر جان رفت، جان دیگر شود

جان چو دیگر شد جهان دیگر شود

البته گلستان قرآن کارهای دیگری هم باید انجام بدهد، مجال دیگری می‌خواهد برای گفتن آن کارها. بهرحال طرح قرآن، طرح همه سویه و همه رویه آن در جامعه و آشناساختن جامعه با قرآن و قرآنیان باید از جمله اهم اهداف گلستان قرآن باشد.

سپاسگزاریم از اینکه در این گفت‌وگو شرکت کردید.

من نیز از شما که خادم قرآن هستید و ان شاءالله از حاملان حقیقی آن باشید سپاسگزارم از خداوند سبحان برای پیشبرد این کار عظیم توفیق می‌طلبم.

رسالت اصلی قرآن،  
هدایت انسان به  
مقصدی والا است

کتاب خدا منبع درجه  
اول است اما تفاسیر  
منبع درجه دوم هستند